

مقالات و بررسیها، دفتر ۶۲، زمستان ۷۶، ص ۱۷۵ - ۱۸۳

توحید و شرک در عبادت

تعریف منطقی از عبادت

آنچه در پیش روی دارید متن سخنرانی استاد محقق آیت الله سبحانی، پیرامون توحید و شرک در عبادت در دانشکده الهیات تهران است. که پس از استخراج از نوار، و ویراستاری مختصر منتشر می‌گردد.

سالروز شهادت باقرالعلوم علیه السلام را به مسلمانان جهان، بویژه به برادران و خواهران حاضر در جلسه، تسلیت عرض می‌کنم، برای من مایه افتخار و اعتزاز و شرف است که در دانشکده الهیات، که جزء حوزه علمیه قم محسوب می‌شود، به حضور خواهران و برادران که دانشجویان علوم دینی در تهران به شمار می‌آیند، رسیدم.

موضوع بحث ما توحید و شرک در قرآن است. علت‌گزینش این موضوع برای بحث این است که فعلاً در میان امت اسلامی، مسئله توحید و شرک مطرح است. تصور نشود که این مسئله، با متن زندگی ما تماسی ندارد، زیرا در غالب کشورها خصوصاً جاهایی که موج بعضی از انحرافات به آنجا رسیده است مسئله توحید و شرک از نظر قرآن، به شکل حادّی مطرح است.

اصل مشترک میان تمام شرایع آسمانی، مسئله توحید است. قرآن کریم هم، در آیات متعدد بر این اصل مشترک تاکید دارد و می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» یعنی «ما به سوی هر امتی پیامبری فرستادیم که خدا را پرستید و از پرستش طاغوت بپرهیزید». بنابراین، توحید اصل مشترک میان تمام شرایع است، اینک در مورد اینکه آیا توحید یک مرحله دارد یا دارای مراحل متعددی است، و نیز همه مراحلش

مورد اعتقاد است یا بعضی از مراحل آن، مختصری توضیح می‌دهیم.
در درجه اول، توحید ذاتی یا توحید در ذات مطرح می‌شود. توحید ذاتی را در دو مرحله بیان می‌کنیم:

یک مرحله این است که خدا واحد است و نظیر و شریک و مانند ندارد. [باید توجه کرد که] نمی‌گوییم خدا یکی است و دو تا نیست، زیرا توحید اعدادی در مورد خدا صحیح نیست.

مرحله دوم توحید ذاتی، بساطت در ذات است خداوند واحد است، یعنی ذاتش بسیط است و مرکب نیست. این دو مرحله تقریباً مورد اعتقاد همه مسلمین و متکلمین اسلامی حتی اشاعره قرار دارد که صفات خدا را زائد بر ذات او می‌دانند، چون معتقدند در مرحله ذات نیست و پایین‌تر از ذات است. حق مطلب در سوره توحید ذکر شده است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «احدیّت» در آغاز سوره نشانه بساطت در ذات، و نظیر نداشتن در آخر سوره نشانه واحد بودن است. بنابراین توحید ذاتی به هر دو معنی در این سوره کوتاه آمده است.

در درجه دوم، مرحله توحید در خالقیت مطرح می‌شود، (یعنی) خالق یکی است و خالق‌ی جز خدا نداریم. این توحید در آفرینش‌گری است و شاید تمامی ملل عالم مگر اندکی، در مسأله توحید، در آفرینش‌گری خدا وحدت نظر دارند. حتی عرب جاهلی هم توحید در خالقیت را قبول داشته است و قرآن کراراً از زبان آنها نقل می‌کند که اگر از آنها سؤال شود آسمان و زمین را چه کسی خلق کرده است؟ می‌گویند «الله»، (اما) غالباً در کتابهای کلامی اشتباهی رخ داده و توحید در خالقیت را با توحید در ربوبیت یکی شمرده‌اند. در نظر محمد بن عبدالوهاب و شاید ابن تیمیّه، توحید در خالقیت همان توحید ربوبی است و حال آنکه خالقیت یک مسأله، و ربوبیت مسأله دیگری است. ربوبیت سرپرستی و کارگردانی جهان است. مشرکان می‌گفتند خورشید رب ماست، نمی‌گفتند خالق ماست.

درجه سوم، توحید ربوبی است که بعد از توحید خالقیت مطرح می‌شود. توحید ربوبی این است که همچنانکه خالق جهان یکی است، کارگردان جهان نیز یکی است. در زمان حضرت ابراهیم علیه‌السلام و پس از آن حضرت، شرک ربوبی بوده است. مناظره ابراهیم که در سوره انعام آمده در باره ربوبیت و کارگردانی است. مشرکان فکر می‌کردند که خالق متعال

جهان را آفریده، اما اداره جهان را به موجودات دیگر که نسبت به سایر موجودات برترند سپرده است، مانند خورشید یا اینکه خورشید نماینده آن موجودات برتر است. حضرت ابراهیم در سخن با همه آنان می گوید: «هذا ربی» و در آخر هم که آنان را محکوم می کند، می فرماید: «رب من اینها نیست»: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» آن کسی که خالق آسمانها و زمین است همان هم رب است.

متأسفانه نفی توحید ربوبی، دامنه اش حجاز را هم گرفته بود. مشرکان عرب چه در مکه و مدینه و چه در یمن و شبه جزیره، خدا را خالق می دانستند، اما به ربوبیت و کارگردانی منحصر او معتقد نبودند و می گفتند بخشی از سرنوشت ما در دست همین بت هاست. قرآن کریم بر این مسأله گواهی می دهد، آنجا که می فرماید: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً» - در قرآن کلمه «اندا» بیشتر به کار رفته - یعنی مشرکان برای خداوند متعال مثل و مانند قرار داده بودند. عرب جاهلی با آن عقلش درک می کرد که آفرینش آسمان و زمین، کار این بت و یا آن بت نیست، اما در ربوبیت خدا مشرک بودند. قرآن می فرماید آنها بت هایی را عبادت می کنند «لِيَكُونَ لَهُمْ عِزًّا»، زیرا عزت خود را در دست بت ها می دانستند. قرآن مجید در برابر آنها می فرماید: روز قیامت هنگامی که مشرکان پشیمان می شوند می گویند وای بر ما «إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ». بنابر این، همه اینها حاکی است که عرب جاهلی مشرک بود به شرک در ربوبیت، نه در خالقیت. اکنون مسأله مورد بحث ما توحید در عبادت است، البته مراحل توحید، بیش از اینهاست: توحید در اطاعت، توحید در حاکمیت، توحید در تشریح و قانون گذاری، توحید در مغفرت و توحید در شفاعت. همه اینها از مراحل توحید است، البته می شود برای آنها جامعی پیدا کرد به نام توحید در افعال.

و بالاخره یک مرحله از توحید، که الان خیلی مطرح است توحید در عبادت است که مورد اتفاق همه مسلمانان جهان است. یعنی همه مسلمانان معتقدند تنها باید خدا را عبادت کرد. در اصل این مسأله بحثی نیست، محل بحث، تشخیص مصادیق عبادت است. مثلاً آیا توسل به یک مقام الهی مانند انبیاء و اولیاء دین عبادت هست یا نیست؟ نزاع و اختلافی اگر هست، در مصادیق است.

اکنون حدود ۵۰۰ سال یا بیشتر [است که] در بین مسلمانان بر سر مصادیق شرک در عبادت، اختلاف است. باید ببینیم معیار عبادت چیست و چگونه باید عبادت را تفسیر منطقی

کنیم که هم جامع باشد و هم مانع؟ پیداست که نخست باید با استفاده از قرآن ضابطه‌ای اتخاذ کنیم و سپس در باره مصادیق و صغریات عبادت بحث کنیم. متأسفانه در این نزاع، که ابتدا در کتاب ابن تیمیّه و محمد بن عبدالوهاب مطرح شده و بعداً دیگران آن را مطرح کرده‌اند، چیزی که وجود ندارد تحلیل منطقی «عبادت» است پس ابتدا ببینیم تعریف منطقی عبادت چیست؟ گفته‌اند: عبادت از «عَبَدَ» است به معنی «خَضَعَ» و «ذَلَّ» و «طَرِيقُ مَعْبَدٌ» یعنی مدلل، و عبادت به معنی کرنش است.

اگر تعریف عبادت این باشد زیر آسمان خدا یک فرد موحد وجود نخواهد داشت! زیرا همه ما نسبت به پدر مادر خود اظهار تذلل می‌کنیم، چه قرآن به ما دستور داده است: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» و اصولاً همگی ما نوعی خضوع نسبت به ما فوق داریم. بنابراین اگر عبادت صرفاً به معنی خضوع باشد، تعریف مزبور، تعریفی مانع اغیار نیست. زیرا خیلی کارها خضوع است، ولی عبادت نیست.

جناب عبده و پس از او شیخ شلتوت در تفسیر خود می‌گویند: عبادت خضوع بی‌نهایت است، ولی این تعریف هم مانع اغیار نیست، زیرا سجده ملائکه بر آدم، خضوع بی‌نهایت بود. آدم، مسجود له ملائکه بود نه مسجود علیه. ما که در نماز مَهر می‌گذاریم، مَهر ما مسجود علیه است، نه مسجود له؛ مسجود له خداست. ولی در سجده فرشتگان بر آدم - که به دستور صریح الهی انجام گرفت - مسجود له ملائکه آدم بود، نه خدا. خدا فرموده بود: «اسْجُدُوا لِآدَمَ» و آنان نیز بر آدم سجده کردند. بنابراین اگر واقعاً معیار عبادت، خضوع بی‌نهایت باشد تمام فرشتگان مشرک شده‌اند! خدا هم که به پرستش آدم دستور داد، فرمان به شرک داده است! آیا درست است؟ علمای وهابی در برابر این آیات چه جوابی دارند؟ می‌گویند: چون خدا امر کرده که ملائکه بر آدم سجده کنند، اشکالی ندارد! شما دانشجویان عزیز و فضیلا دانشکده الهیات، در باره این جواب چه نظری دارید؟ در علم اصول می‌خوانیم که امر، موضوع را عوض نمی‌کند. اگر خداوند متعال به ما بگوید منافق را دشنام ده، ما منافق را دشنام می‌دهیم، اما امر خدا سبّ بودن سبّ را عوض نمی‌کند، زیرا دشنام، دشنام است. اگر خدا امر کرده بر آدم سجده کنید، یعنی خضوع بی‌نهایت کنید؛ امر خدا ماهیت کار را عوض نمی‌کند. علاوه بر این، پرستش آدم فحشاء است؛ هنگامی که از بت پرستان سؤال می‌شود چرا بت می‌پرستید؟ می‌گویند: «وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا» خدا به ما امر کرده بت‌ها را پرستیم. خدا به پیامبرش آموزش می‌

دهد «قل: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» یعنی بگو خداوند امر به فحشاء نمی‌کند. «اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». پس امر خدا ماهیت کار را عوض نمی‌کند.

من معتقدم اگر یک هسایش، یا مجمع علمی از علمای اسلام برای حل مسأله شرک و توحید در عبادت بر پا شود و دور از جنجالهای سیاسی و تبلیغاتی به بررسی این مسأله پردازند، خیلی از مشکلات حل می‌شود؛ مشروط بر اینکه آمادگی برای شنیدن و تفکر باشد. ما برای اینکه بتوانیم عبادت را تحلیل منطقی کنیم از قرآن استمداد می‌کنیم. قرآن کریم هنگامی که می‌فرماید عبادت کنید، عبادت را روی کلمه «رب» وارد می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ». رب بمعنای صاحب شیء است. رب مال، صاحب مال است. بزرگان گفته‌اند تعلق حکم بر وصف، مشعر به علیت آن وصف در تعلق و تحقق حکم است. چرا ما باید الله را عبادت کنیم؟ چون رب ماست. عبادت از شئون ربوبیت است: آن کس که رب ماست، عبادت از آن اوست. ربوبیت، مقتضایش کرنش در مقابل رب است. آن کس که سرنوشت زندگی در دست اوست باید او را پرستش کرد، بنابراین، معلوم می‌شود عبادت از آن ربوبیت است.

در آیه دیگر آنگاه که خلاق متعال بت پرستان را نکوهش می‌کند، می‌فرماید: که این بتها به درد شما نمی‌خورند. «لَا يَضُرُّونَ وَلَا يَنْفَعُونَ». ابراهیم می‌گوید: «وَالَّذِي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي، وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي» (اگر گرسنه و تشنه شدم او مرا اطعام می‌کند و سیراب می‌سازد و اگر مریض شدم او شفا می‌دهد). معلوم می‌شود عبادت از شئون کسی است که معتقد هستیم سرنوشت ما کلاً در دست اوست، یا لاقلاً بخشیدن گناه یا شفاعت در دست اوست. کلمه «عبد» را که در معاجم لغات و ارسای می‌کنیم می‌بینیم دنبالش الفاظی از قبیل: ربوبیت، خالقیت و فطرت است. همه اینها نشان آن است که عبودیت نوعی خضوع است، اما در مقابل موجودی که معتقدیم او رب است که مرحله‌ای پائین تر از خالقیت است اگر معتقد شویم خالق ما است، یا معتقد شویم خالق نیست ولی سرنوشت ما کلاً یا جزءاً ولو مغفرت و شفاعت در دست اوست و در مقابل او کمی خم بشویم او را عبادت کرده‌ایم. عبودیت از شئون اعتقاد به ربوبیت است. به عبارت عربی که هم جامع و هم مانع باشد، باید گفت: «العِبَادَةُ هِيَ الْخُضُوعُ لِأَمَامٍ مَوْجُودٍ بِإِعْتِقَادِ أَنَّهُ رَبٌّ أَوْ أَنَّهُ إِلَهٌ». «اله» به معنای خدا است نه به معنای معبود، یکی از اشتباهات این است که «اله» را به معنی معبود گرفته‌اند.

لازم نیست «اله» اله بزرگ باشد، اگر اله کوچک هم باشد خضوع در برابر وی (به عنوان اله) باز عبادت است. بت‌ها از نظر مشرکان «اله» بزرگ نبودند، «اله» کوچک بودند. به تعبیر سوم، اگر در مقابل موجودی کرنش کنیم که معتقد باشیم او خداست (چه خدای واقعی و چه خدای دروغین) او را عبادت کرده‌ایم. آلهة عرب اله بودند، اما اله قلّابی، و از قرآن استفاده می‌شود که «اله» واللّه یکی است «اللّه» عَلم است و «اله» اسم جنس است؛ «اله» به معنی خدا، نه به معنی معبود. معبودیت از لوازم «اله» است و کسانی که «اله» را تفسیر به معبود کرده‌اند، در حقیقت تفسیر به لازم کرده‌اند. خلاصه اگر یک نوع حق ربوبیت برای کسی قائل شده پنداشتیم که سرنوشت ما در دست اوست: روزی، باران، بچه دادن، خانه، و در آخرت: شفاعت، مغفرت، آری، اگر برای کسی مقامی از این مقامها - کوچک یا بزرگ - قائل شدیم که همگی از شؤون «اله» واقعی است، و آنها را از خدا بگیریم و به دست ملک، نبی، فرشته، جن و ... بدهیم، می‌شود شرک، و خضوع نسبت به آنها عبادت حرام و شرک آمیز است. چیزی که هست اگر در مقابل صاحب شؤون واقعی خضوع کنیم عبادت حقه است و اگر در مقابل صاحب شؤون دروغین خضوع کنیم شرک در عبادت است.

بر اساس این تعریف، تمام مشکلات حل می‌شود: سجده ملائکه بر آدم، عبادت نیست با اینکه آنان منتهای خضوع را نسبت به آدم با سجده خود اظهار داشتند، چون ملائکه معتقد نبود که آدم رب آنهاست، بلکه معتقد بودند وی عبدی است که خلاق متعال او را آفریده است. خضوع فرزندان یعقوب نسبت به یوسف نیز عبادت نبود. یوسف به آن مقام رسید. پدر، مادر و یازده برادرش سراغ وی رفتند. «فَخَرُّوا لَهُ سُجْدًا»، از اسب به زمین افتادند. قرآن کلمه «خَرُّوا» را به کار می‌برد. «خراره» اسم صوت است. معلوم می‌شود خودشان را به زمین افکندند و سجده کردند. در عین حال، چون در یوسف این مقام را قائل نبودند عمل آنان عبادت نبود، بلکه او را یک انسان والا می‌دانستند که بر اثر خویشتن داری به عالیترین مقام رسیده است و لذا وقتی که یوسف را شناختند، گفتند که خدا ترا بر ما برتری بخشید.

شما از این مقیاس می‌توانید خیلی از مشکلات توحید در عبادت را حل کنید، از جمله بوسیدن باب و جدار و ضرایح و آنچه منتسب به ائمه اهل بیت عظام علیهم السلام است. آنها می‌گویند بوسیدن ضریح پرستش امام بوده و شرک در عبادت است، در نتیجه، عامل آن «يُسْتَتَابُ وَالْأَيُّ قُتِلَ»! ما می‌گوئیم: نخست عبادت را تعریف منطقی کنید تا ببینیم این عمل

مصدق آن تعریف هست یا نه. بعداً بگوئید این عمل شرک و عبادت است یا نه. من گمان نمی‌کنم حتی یک نفر از مسلمانان جهان، از افریقا گرفته تا آخرین نقطه آسیا قائل به ربوبیت پیامبران و اولیای خدا بشود، بلکه بوسیدن آنها اظهار حب نسبت به آنان است و حب انبیاء، اولیاء، مخصوصاً حب نبی یک اصل ثابت در قرآن است.

یکی از وظایف مسلمانان، ابراز محبت به آن حضرت است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ» «عَزَّرَ» یعنی «أَحَبَّ». مؤمنان کسانی هستند که به پیامبر ایمان آورده‌اند، او را دوست دارند و به او کمک می‌کنند. پیدا است که محبت، مظاهری دارد: یکی از مظاهر محبت به نبی، بوسیدن آثار منتسب به اوست، حالا آیا این فایده دارد یا ندارد، بحث دیگری است و فعلاً بحث ما در باره شرک و توحید است، نه فایده داشتن و نداشتن چیزی، غالباً هنگامی که مسلمانان از کنار ضریح رد می‌شوند، خصوصاً در موقع خلوت، آمران به معروف در مدینه با اشاره به ضریح می‌گویند: این حدید است، وَالْحَدِيدُ لَا يُفِيدُ.

من می‌خواهم اظهار محبت بکنم، در بند سود و زیان آن نیستم. انسانها هنگامی که آثاری از نیاکانشان را می‌بینند آنها را می‌بوسند در حالیکه یقین دارند این کار فایده‌ای برای آنان در بر ندارد. بحث ما این است که آیا این عمل، در حکم پرستش است یا نه؟ بدیهی است که ما برای صاحبان قبور ربوبیت و الوهیت قائل نیستیم، بلکه آنها را بندگان صالح خدا می‌دانیم، و به تعبیر دیگر، انبیا را دوست داریم، اما شئون خدا را در آنها قائل نیستیم. وانگهی، چه بسا بوسیدن و دست کشیدن بر قبر پیامبر و اولیای خدا مفید هم باشد، خدا می‌فرماید: حضرت یوسف به برادران خود گفت: «إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» و برادران یوسف پیراهن او را روی صورت پدر انداختند و او بینا شد.

مطلب دیگر، توسل است. اگر واقعاً به ربوبیت و الوهیت متوسل الیه و کارگردانی و تدبیر او معتقد باشیم، مسلماً با توسل به آنها مشرک شده‌ایم، اما اگر ما می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و تنها نوعی در خواست دعا از آنها داریم، چرا توسل به آنان و واسطه قرار دادن آنها در بارگاه الهی برای قضای حوائج، شرک باشد؟ این قرآن است که صراحتاً می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا».

آنها می‌گویند «توسل به پیامبر در یک صورت مجاز است که پیامبر حی و حاضر باشد،

خدا فرمود: اگر مومنان بیایند در محضر پیامبر اکرم و استغفار کنند پیامبر نیز در حق آنها استغفار کند خدا را توابع و رحیم می‌یابند، ولی پیامبر در آن زمان حی بود، یا در آیاتی که منافقان را نکوهش می‌کند که هر گاه به آنها گفته می‌شود بروید به پیامبر متوسل بشوید تا پیامبر در حق شما استغفار کند، از این کار سر می‌پیچند: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسِهِمْ» علمای وهابی می‌گویند این مسأله مربوط به حیات پیامبر است، اما اگر اکنون که پیامبر زنده نیست، شما به وی متوسل بشوید که در حق شما دعا کند تا خدا بیمار شما را شفا دهد، یا گم شده شما را به شما برگرداند، شرک است، زیرا خدا فرمود: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»!

سؤال این است که آیا می‌شود چیزی را اگر از زنده بخواهیم توحید محسوب شود و اگر از مرده بخواهیم شرک محسوب شود!

بدیهی است که موت و حیات، ممکن است مرز بین مفید و غیر مفید بودن باشد، اما بحث ما در مورد توحید و شرک است و موت و حیات، مرز توحید و شرک نیست. علاوه بر این انبیا، انبیای شهدا هم هستند، با توجه به این نکته چگونه ممکن است که شهدا زنده باشند، اما انبیا زنده نباشند؟ اگر پیامبر اکرم مرده و دیگر خبری نیست، پس چرا روزانه چندین بار در نماز می‌گوئیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ» براستی ما به چه کسی خطاب می‌کنیم؟ و آیا خطاب به جماد می‌کنیم؟! همچنین، حیات برزخی که قرآن بدان اشاره کرده چیست؟ تلقین میت که همه مسلمین به آن معتقدند چیست؟ ابوابی که در صحیح بخاری است و در آنها روایت شده است که میت صدای نعلین تشیع کنندگان را می‌شنود، چیست؟ نیز اینکه در سوره یس آمده است: «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ» چه معنایی دارد؟ شاگرد مسیح و یکی از مروّجین دین وی را کشتند، خداوند بعد از کشته شدن وی این پیام را از او نقل می‌کند. اگر پس از کشته شدن، هیچ مظهري از حیات باقی نمی‌ماند، فرد مزبور چگونه این پیغام را می‌دهد؟! همچنین، در قرآن آمده که انبیا با مردگان سخن گفته‌اند، برای نمونه: حضرت صالح بعد از آنکه افراد قومش کشته شدند «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ». نیز در مورد حضرت هود آمده که وقتی عذاب الهی قومش را نابود کرد، چهره از آنها برتافت: «قَالَ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُكُمْ».

در حدیث متواتر آمده است: «الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، باید ببینیم نیت افراد در اعمالی که انجام می‌دهند، کدام است؟ آیا با عقیده به الوهیت و ربوبیت شخص متوفی، و به این عنوان که سرنوشت ما در دست این موجود است، مسلمانان وارد حرم پیامبران و ائمه می‌شوند؟ پس شرک است. اما اگر با این عقیده که آنان عِبَادَ اللَّهِ الصَّالِحِينَ اند، مخالفت خدا نمی‌کنند، محبت آنها واجب است و دعای آنها مستجاب است، از انبیا و اولیای الهی در خواست دعا می‌کنند، چرا شرک محسوب شود؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی